



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

سال سوم، شماره ۷، تابستان ۱۳۹۹

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2645-6478

بررسی زوایایی مبهم از شخصیت سلطان سنجر بر مبنای متون کهن ادبی و تاریخی

دکتر لیلا امیری^۱

سهیلا امیری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۸

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸

چکیده

پادشاهان به عنوان یکی از چهره‌های شاخص در عرصه سیاست، بسیار توسط شاعران مدّاح درباری ستایش شده‌اند؛ اما آیا در ورای این چهره محبوب و آرمانی در قصاید مدحی، چهره‌ای معمولی و یا حتی منفور و نامحبوب وجود داشته است یا خیر؟ پژوهش حاضر بر آن است تا به روش تحقیق کیفی، از نوع تحلیلی - توصیفی و به شیوه متن‌پژوهی، زوایایی ناشناخته و مبهم از شخصیت سلطان سنجر را بر مبنای متون کهن تاریخی و ادبی همچون چهارمقاله، تاریخ جهانگشا، سلجوق‌نامه، راحه‌الصدور و دیوان‌های انوری، سنایی، امیر معزی، عبدالواسع جبلی و سوزنی سمرقندی واکاوی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد با وجود این که سلطان سنجر در کنار سلطان محمود غزنوی به عنوان یکی از مقتدرترین و عادل‌ترین پادشاهان ایران معروف شده است، باید گفت او شخصیتی خاکستری داشته است؛ نه کاملاً مثبت و نه کاملاً منفی؛ نه انوشیروان دوران بوده است و نه ضحاک زمان. در سیمای آرمانی سنجر، ویژگی‌های مثبتی همچون شاعرنوازی و کشورگشایی جلوه‌گر است و عبدالواسع جبلی، انوری و سوزنی سمرقندی، او را با اغراق شاعرانه ستایش کرده‌اند و در چهره منفی و ناخوشایندش، امیر معزی را هر چند ناخواسته هدف تیر قرار داده، از شاعری ادیب صابر نام در جهت مقاصد سیاسی استفاده ابزاری کرده و حتی محمد غزالی نامه‌ای گلایه‌آمیز از اوضاع پریشان عصر و وضع رقت‌بار مردم به او نوشته است.

کلید واژه‌ها: سلجوقیان، شخصیت سلطان سنجر، متون ادبی و تاریخی، انوری ابیوردی، امیر معزی، ادیب صابر.

^۱ . دانش‌آموخته دکتری ادبیات غنایی از دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسؤول). amirifa902@gmail.com

^۲ . دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی از دانشگاه شیراز. شیراز، ایران .



۱. مقدمه

متون ادبی اعم از نظم و نثر آینه تمام‌نمایی است که اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار آفرینشگران این آثار را نشان می‌دهد؛ درباره افراد شاخص جامعه همچون پادشاهان، امرا و وزرا در هر عصری، اشارات بسیاری در متون ادبی آن زمان آمده است. به‌خصوص سلاطین در هر دوره‌ای توسط شاعران مدّاح درباری بسیار ستوده شده‌اند. در وفور این مدیحه‌ها همین بس که در ادب فارسی، نوع ادبی با عنوان «مدیحه» داریم و دیوان شاعران کلاسیک پر است از قصاید مدحی. یکی از این پادشاهان بزرگ، سنجر است که طول عمر و به تبع آن طولانی بودن دوران فرمانروایی‌اش موجب شده است که شاعران بسیاری او را بستانند. در کتاب «مدح داغ‌نگ بر سیمای ادب پارسی» درباره این پادشاه آمده است: «دو تن از این نیک‌نامان بیدادگر، محمود غزنوی و سنجر سلجوقی هستند که بسیاری از گویندگان در قرون بعد، به تأثیر از ستایش‌های مدّاحان، آنان را سلاطینی عادل، دیندار، سخی و منزّه از هر عیب به شمار آورده‌اند» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۳۴۷). وزین‌پور سنجر را از پادشاهانی برشمرده که در ضمن شهره بودن به نام نیک، ظالم و ستم‌پیشه بوده و ترکیب متناقض «نیک‌نام بیدادگر» را برای او به کار برده است؛ اما آیا واقعا این چنین است؟ نظرات درباره شخصیت سنجر متناقض است. نکته در خور توجه آن که «در مورد اوضاع اجتماعی دوره سلجوقیان، مطالب کافی و قابل اعتماد در تواریخ نمی‌توان یافت. طغرل بیک، آلپ ارسلان، ملک‌شاه و سنجر، پادشاهانی شایسته به شمار آمده‌اند و به ملک‌شاه و سنجر نسبت عدالت داده‌اند، در صورتی که پادشاهان متأخر این سلسله مردمی بی‌کفایت و مُسرف دانسته شده‌اند. سلاطین این سلسله به شکار و تفریحات مختلف علاقه وافر داشتند و اغلب آنان از علم و هنر بی‌بهره بودند و ملک‌شاه اصلاً سواد نداشت» (همان: ۴۲۰) و این که «سلجوقیان در زمان زمامداری خود، مورّخی نپروردند» (بازورث و دیگران، ۱۳۹۰: ۵)، تا در نوشته‌هایشان به شخصیت پادشاهان عصر خودشان اشاره‌ای کرده باشند.

۱.۱. سوالات تحقیق

پژوهش حاضر به دنبال پاسخی برای این پرسش است که آیا سلطان سنجر، آن چنان که شاعران مدّاح درباری او همچون عبدالواسع جبلی و انوری ابیوردی گفته‌اند، شخصیتی محبوب داشته است؟ یا در زیر نقابی که ستایشگران متملق درباری بر چهره او زده‌اند، چهره‌ای منفور و پلید وجود داشته است؟

۲.۱. پیشینه تحقیق



سنجر یکی از مشهورترین پادشاهان سلجوقی است. در کتب مختلفی همچون (بازورث و دیگران، ۱۳۹۰؛ ستارزاده، ۱۳۸۴) که به سیر و روند حکومت سلجوقی پرداخته شده، به این پادشاه، شخصیت و اقدامات او اشارتی شده است. افزون بر این، رضائیان، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و مقایسه روند مشروعیت‌یابی سیاسی سلاطین سلجوقی طغرل (۴۵۵-۴۲۹ هـ.ق) و سنجر (۵۱۱-۵۵۲ هـ.ق)»، آورده است: «سنجر بیشتر به نقش موروثی و استحقاق خویش به مقام سلطنت اتکا داشت و مدعی بود خداوند بی‌واسطه وی را برای سلطنت برگزیده است. با وجود این، با توجه به جایگاه و اهمیت تاریخی نهاد خلافت، سنجر سعی نکرد خلافت را مورد تعرض قرار دهد، اما همواره بر این نکته تأکید می‌ورزید که خلیفه نقشی در اعطای حکومت به وی نداشته و اگر خلافت عباسی مورد احترام سنجر بوده، تنها به دلیل تأسی وی به نیاکان خویش است و به همین سبب نیز از خلیفه می‌خواهد که به هیچ وجه در امور سیاسی قلمرو تحت حاکمیت وی مداخله نکند» (رضائیان، ۱۳۹۱: ۹۱). اما پژوهش حاضر بر آن است تا با توجه به پیوند دیرینه تاریخ و ادبیات و با واکاوی متون کهن ادبی، زوایایی از شخصیت سلطان سنجر را واکاوی کند تا بتواند با تمرکز بر متون نثر و دیوان شاعران، دریچه‌ای بر شخصیت سنجر و اقدامات او بگشاید.

۳.۱. روش تحقیق

پژوهش حاضر بر آن است تا به روش تحقیق کیفی، از نوع تحلیلی - توصیفی و به شیوه متن‌پژوهی، زوایایی ناشناخته و مبهم از شخصیت سلطان سنجر را بر مبنای متون کهن تاریخی و ادبی همچون چهارمقاله، تاریخ جهانگشا، سلجوق‌نامه، راحه‌الصدور و دیوان‌های انوری، سنایی، امیر معزی، عبدالواسع جبلی و سوزنی سمرقندی واکاوی کند. بنابراین نخست متون تاریخی و ادبی مقارن با حکومت سلجوقیان و به‌خصوص سنجر بررسی شدند و سپس با واکاوی آن‌ها نکاتی درباره شخصیت سنجر و اقدامات و فعالیت‌های او یادداشت‌برداری شد و پس از آن، شخصیت این پادشاه بر اساس این متون بررسی و تحلیل گردید و مطالب در همین جهت نوشته شد.

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

۲. بحث و بررسی

در نیمه اول قرن پنجم هجری گروهی از ترک‌های مهاجر اوغوز به رهبری خانواده سلجوقی وارد خراسان شدند. سلجوقیان با مهاجرت از ماوراء النهر «سر تا سر ایران را فرو گرفتند و چون در سطح والایی از فرهنگ ترکی نبودند و



برای خود میراث ادبی نداشتند، از این رو زبان فارسی، زبان دیوانی و فرهنگی آنها در سرزمین‌های ایران و آناتولی شد» (بازورث و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۲). آنها «پس از ورود به ایران، خلافت عباسی در حال فروپاشی را احیا کردند. در مقابل با اعطای سلطنت به طغرل، خلیفه قائم به حکومت سلجوقیان اعتبار بخشید» (ستارزاده، ۱۳۸۴: ۲۰۹). طغرل هنگامی که برای نخستین بار در سال ۴۲۹ هـ تختگاه خراسان را فرو گرفت، شیوه استقلال در افکند و با لقب سلطان و عنوان سرکرده خاندان سلجوقی، حاکم مقتدر سرزمین‌های سابق آل بویه در غرب و جنوب ایران و اراضی پیشین غزنوی در شرق ایران گردید. او «نجات بخش خلیفه از فشار قدرت‌های شیعی همچون آل بویه، آل مزید و فاطمیان گردید و یکی از شاهزاده خانم‌های دستگاه عباسی را به عقد نکاح خود در آورد» (بازورث و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۰). طغرل بدون فرزند ذکور در گذشت و بعد از او، چغری برادرش بر مناطق شرقی استیلا یافت. با درگذشت چغری در سال ۴۵۲، فرزند او آلپ ارسلان که پیشتر امور شرق را در اختیار داشت، به قدرت رسید. پس از او، ملکشاه به جای پدر نشست. در سلجوق‌نامه آمده است: «آلب ارسلان محمد بن چغریک پادشاهی باسیاست و با مهابت بود هشیار و شجاع و دلاور خصم افکن دشمن شکن جهانگیر گیتی گشای قدی رشیق و محاسن رقیق طویل داشت که به گاه تیر انداختن او را گره زدی و کلاه دراز بر سر نهادی از تکمه کلاه تا نهایت محاسن او دو ذراع تمام بودی» (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۳). سنجر پس از وفات برادرش محمد بن ملکشاه، در خراسان اعلام استقلال کرد و خود را به لقب پدرش، معزالدین و الدنیا خواند. او به مدت پانزده سال بر ولایات شرقی امپراطوری سلجوقی حکمرانی کرد. راوندی در بخشی با عنوان هیأت سلطان سنجر و وزرا و حجاب او آورده است: «سلطان سنجر گندم گون آبله نشان بود محاسنی تمام در طول و عرض و بعضی از موی شارب به آبله رفته پشت و یال افراشته تمام و سینه پهن. پادشاهی بود که از آل سلجوق به طول عمر ازو ممتع تر کس نبود و نشر ذکر و طیب عیش و تحصیل مال و ظفر بر مراد و قمع اضداد و فتح بلاد کرد، هیبت خسروان و فرکیان داشت، آیین جهاننداری و قوانین شهریاری و قواعد پادشاهی و ناموس ملک نیکو دانستی... اگرچه در جزویات امور ساده دل و پاستانی طبع بود رای صایب و عزیمتی صادق داشت در وقت لشکر کشیدن و با خصمی مصاف دادن و عدل و انصاف و تقوی و عفاف داشت» (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۶۸-۱۶۷).

سلطان سنجر سرانجام در جنگ با غزان به سختی شکست خورد و با عده‌ای از محارم، امرا و سرداران به دست غزان اسیر گردید. غزان امرا و سرداران سنجر را از دم تیغ گذراندند و تنها سنجر و همسرش ترکان خاتون را زنده نگه داشتند. سنجر چهار سال در اسارت غزان بود به طوری که غزان شب او را در قفس آهنین می کردند و روز بر تخت سلطنت



می‌نشانند و بر حسب تمنای خود، مناشیر می‌نوشتند و به تکلیف سلطان را بر آن می‌داشتند که آن احکام را مهر کند. با مرگ سنجر، از سلطنت سلجوقیان رنگ و بویی نماند و دستخوش منازعات امرای سنجر و میدان رقابت شاه مازندران، امیران غور و خوارزمشاه شد و سرانجام به دست خوارزمشاهیان افتاد. علاوه بر اشاراتی که در کتب تاریخی به سلجوقیان و به‌ویژه سنجر شده است، شاعران مدّاح بارها سنجر را ستوده‌اند که از اثنای ابیات آن‌ها، شخصیت واقعی سنجر رخ می‌نماید. سنجر در دوران طولانی حکومت خود اقدامات بسیاری انجام داد؛ به طوری که می‌توان از او دو شخصیت مثبت و منفی تصویر کرد.

۳. سیمای مثبت سنجر

سلطان سنجر به عنوان یکی از مقتدرترین پادشاهان ایرانی در دوران پانزده ساله حکومت خویش، امنیت و آرامش و نظم نسبی را در قلمرو حکومت خویش ایجاد کرد. مدّاحان درباری در اشعار خود، بارها سیمای خوشایندی از او ترسیم کرده‌اند. ناگفته نماند سنجر خود نیز «از مهم‌ترین حامیان ادبیات در دوره سلجوقی است. تعداد شاعرانی که او را مدح گفته‌اند، یادآور دربار محمود غزنوی است» (آزادیان و حکیمی، ۱۳۹۳: ۸۹). البته در کتاب «سبک‌شناسی شعر» در باب شباهت دربار محمود غزنوی و سنجر سلجوقی از حیث شعر دوستی آمده است: «از اواسط دوره سلجوقی، وضع شعر و شاعری سامانی می‌گیرد، اما هیچ‌گاه به رونق دوره محمودی باز نمی‌گردد و شاعران همواره با حسرت از دوره محمودی یاد می‌کنند» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۰۴). عبدالواسع جبلی، انوری ایبوردی، سنایی، امیر معزی و سوزنی سمرقندی از جمله شاعرانی هستند که به مدح و ستایش سلطان سنجر پرداخته‌اند. شاعران در ضمن اشعار خود، سنجر را به عدل، بخشش و جنگجویی ستوده‌اند. بررسی این اشعار مدحی می‌تواند گوشه‌هایی از چهره مثبت و حتی متعالی سنجر را به تصویر بکشد. به عنوان نمونه، انوری در قصیده‌ای ماندگار، او را در مدحی مبالغه‌آمیز این‌گونه ستوده است:

گر دل و دست بحر و کان باشد	دل و دست خدا یگان باشد
شاه سنجر که کمترین بنده‌اش	در جهان، پادشاه نشان باشد
پادشاه جهان که فرمانش	بر جهان چون قضا روان باشد

(انوری، ۱۳۷۶: ۱۵۵)



علاوه بر این قصیده، انوری در قصاید متعدّد دیگری سنجر را ستوده است. شفیعی کدکنی در مقدمه «مفلس کیمیا فروش» در بحثی که با عنوان «زمینه تاریخی حیات او (انوری)» آورده، به اقتدار حکومت سلجوقی در عهد سنجری و برقراری نظم و آرامش در زمان پادشاهی او اشاره کرده است: «انوری بخشی از دوران عمر خویش را قبل از حمله غزها به خراسان سپری کرده است و این دوره، در قیاس دوره بعد از حمله غزها، از دوره‌های خوب زندگی مردم مشرق ایران بوده است و دولت مقتدر سنجری تا حدودی مایه برقراری نوعی نظم و آرامش بوده است. پس از حمله غزها و شکست سنجر از ایشان، خراسان تا مدت‌ها در آشوب و فتنه و در انواع شکنجه‌های وحشتناک به سر برد و انوری خود شاهد شکست سنجر و پیروزی غزها بود. قصیده بسیار زیبایی نامه اهل خراسان را که با مطلع - بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر / نامه اهل خراسان به سوی خاقان بر - است، در حقیقت برای احیای دولت مرکزی سنجر و تحریض خاقان سمرقند به یاری سلطان سنجر سرود و از خلال آن میزان دل‌بستگی او را به دولت سنجری و وحشت او را از هجوم غزها، به روشنی می‌توان احساس کرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۸). سوزنی سمرقندی نیز در قصیده‌ای با ردیف «خدایگان»، سنجر را همواره بر دشمنان پیروز می‌داند همچنان که غضنفر همیشه بر غزال چیره است و در وسعت قلمرو او همین بس که تمامی نگین‌ها، سکه‌ها و منبرها به نام اوست:

بر خصم دین و ملک همیشه مظفر است زانسان که بر غزال، غضنفر خدایگان...
وز نام خود ندیده بود در همه جهان خالی نگین و سکه و منبر خدایگان

(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۸۲)

در ارتباط با چهره مثبت سنجر در «راحه‌الصدر» این چنین از خداترسی، دانش دوستی، مردم‌داری، ساده‌زیستی و حکومت‌داری او سخن رفته است: «پادشاهی مبارک سایه بود خدای ترس خجسته‌لقا، در عهد او خطّه خوراسان مقصد جهانیان شد و منشأ علوم و منبع فضایل و معدن هنر، علمای دین را نیکو احترام فرمودی و تقرّب تمام نمودی و با زهد و ابدال، نفسی تمام داشتی و با ایشان خلوت‌ها کردی و در ملبوس تکلفی نفرمودی. بیشتر اوقات قباي زندیجی پوشیدی، یا عتابی ساده و نیمچه پوستین بره داشتی، اما پیوسته بر تخت نشستی و آنچه خصایص سلطنت باشد، بنگذاشتی» (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۷۱).

شاعران مدّاح، سنجر را با چهره‌های برتر و مشهور از دنیای سیاست، حماسه و مذهب مقایسه کرده‌اند. به عنوان نمونه، سلطان سنجر با فریدون (جلی، ۲۵۳۵: ۱۱۵؛ سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۸۳)، نوذر، بیژن، رستم، بهمن (جلی،



۲۵۳۵: ۱۴۰)، اسکندر (جلی، ۲۵۳۵: ۱۲۲؛ انوری، ۱۳۷۶: ۱۳۱)، نوح و حیدر (حضرت علی علیه السلام) (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۸۳)، محمد، یوسف، موسی، یحیی (انوری، ۱۳۷۶: ۳۲۳) و جمشید (جلی، ۲۵۳۵: ۱۲۲؛ انوری، ۱۳۷۶: ۱۳۰؛ سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۸۳) قیاس شده است. افزون بر این، شاعران در مدیحه‌های خویش، از کفایت و کاردانی سنجر، کشورداری، وسعت قلمرو و قلعه و خندق‌سازی، شهرت فراگیر سنجر از چین تا صنعا و بطحا و حمله به هرات و توران او سخن گفته‌اند:

گرچه در بوم خراسانست دارالملک او نایش نوبت همی در حد کالنجر زند
(عبدالواسع جلی، ۲۵۳۵: ۱۱۵)

رسیده قعر خندق‌های آن تا تارک ماهی گذشته سقف ایوان‌های آن از گوشه محور
(همان: ۱۲۴)

زهی کارت از چرخ بالا گرفته حدیث ز چین تا به صنعا گرفته...
تویی سرفرازی که هست آفرینت ز اقصای چین تا به بطحا گرفته
(انوری، ۱۳۷۶: ۳۳۷)

خداوندا از آن وقتی که تو رای هری کردی ستم را شد بریده پی، کرم را شد گشاده در...
همه اهل هری هستند خاص و عام و مرد و زن ز تو مسرور و خرم دل ترا مأمور و خدمتگر
(عبدالواسع جلی، ۲۵۳۶: ۱۳۲)

آمد به ملک توران سنجر خدایگان آن سایه خدای و سر هر خدایگان
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۸۲)

در باب وسعت قلمرو سنجر در «*راحه‌الصدور*» هم آمده است: «و از آن عهد باز سنجر سلطان اعظم شد و خطبه او از حد کاشغر تا اقصی بلاد یمن و مکه و طایف و مکران و عمان و آذربایجان تا حد روم برسد و بعد از وفاتش زیادت از یک سال خطبه اطراف بنام او می‌کردند» (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۷۱). سوزنی سمرقندی در یکی از قصاید مدحی خویش، سنجر را صاحب عدل و علم و دولت دانسته و از تلاش‌های بسیار این پادشاه در احیای دین و سنت سخن گفته است:



تو صاحب عدل و صاحب علم و صاحب دولتی الحق
به عدل و علم و دولت هست بر تو صاحبی زیبا
بدان معنی که همنامی تو با فاروق می‌کوشی
که تا مر سنت او را به همنامی کنی احیا
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۱۴)

یکی از جلوه‌های چهره مثبت سنجر، رفتار مناسب با شعرا و حتی دیدار و ملاقات با آنهاست. در چهارمقاله در باب شعر دوستی سلجوقیان آمده است: «آل سلجوق همه شعر دوست بودند، اما هیچ کس به شعر دوستی تر از طغانشاه ابن آلب ارسلان نبود و محاورت و معاشرت او همه با شعرا بود و ندیمان او همه شعرا بودند» (نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۶۹). سنجر هم با این که پادشاه یک کشور بوده و با همه غرور و تبختر شاهانه، به دیدار انوری به عنوان یک شاعر مدّاح درباری رفته است.

این نکته نشان‌دهنده دو چیز است «یکی وضع مالی او [انوری] که می‌توانسته است ترتیب چنین دیداری را در منزل خویش فراهم کند و دیگر توجه بیش از حد پادشاه مقتدری چون سنجر به او» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۰). انوری شاعری گداپیشه بوده که حتی برای دریافت یخ و ارزن، شعر مدحی می‌سروده است. اگرچه «بخشی از تکذبی شاعر، مولود فقر و بی‌چیزی بوده [است]» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۳۲۸). فارغ از این که رفتن سنجر به منزل انوری، به علت ارتباط عمیق با انوری و ادب دوستی و شاعرنوازی او باشد یا تشویق مبلّغ دربارش برای مثبت کردن هر چه بیشتر چهره خود، «انوری در حق این سلطان، مدایح غراً گفته و نزد او بسیار محترم شده و حرمتش چنان بالا گرفته که سلطان دو مرتبه به منزل او رفته [است]» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳۴۴). ارتباط نزدیک و صمیمانه بین شاعر و پادشاه موجب شده است که حتی سلطان سنجر، انوری را به مجلس خود خوانده بوده و انوری در شکر آن گفته بوده است:

پیش خود خواند و دست داد و نشاند	پیش خود خوانده و دست داد و نشاند	انوری را	خدایگان جهان
واندر آن سحر کرد و درّ افشاند	واندر آن سحر کرد و درّ افشاند	باده فرمود و	شعر خواست ازو
کس فرستاد و پیش تاختش خواند	کس فرستاد و پیش تاختش خواند	چون به مستی	برفت بار دگر
نام او بر زبان اعلی راند	نام او بر زبان اعلی راند	همه بگذار این نه بس	که ملک
هیچ باقیش در زمانه نماند	هیچ باقیش در زمانه نماند	بیش از این در زمانه	دولت نیست

(انوری، ۱۳۷۶: ۵۶۴)



انوری در قصاید متعددی، سنجر را ستوده است و قطعه‌ای در لغز به اسم سلطان سنجر و بیان یکی بودن نام سنجر با پیغمبران مرسل سروده است:

سِیْصِد و سِیْزِدَه پیغمبر مرسل بودند که فرستاده به هر وقت یکی را یزدان
 نام سلطان به جمله چون عدد ایشانست پس بود قاعده نظم جهان چون ایشان
 (همان: ۶۲۰)

انوری به مدت سی سال سلطان سنجر را در قصایدش ستوده است. اما آیا سنجر به عنوان شعر دوست‌ترین پادشاهان می‌توانسته است با این اشعار مدحی ارتباط برقرار کند؟ در این باره باید گفت که انوری و دیگر مدیحه‌سرایان «در این گونه شعرها یک مخاطب سیاسی و یا مالی داشته‌اند که همان سنجر یا ملک‌شاه بوده است و یک مخاطب هنری که مخاطب اصلی ایشان بوده است و آن‌ها جماعتی از جنس خود این شاعر بوده‌اند که در دربارها به عنوان شاعر و دبیر و کاتب رفت و آمد داشته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۰۶).

افزون بر ارتباط و احترام متقابل بین انوری و سلطان سنجر، پر کردن دهان امیر معزی از زر، از دیگر نمودهای سیمای مثبت سنجر و شاعرنوازی‌های اوست. ماجرا این چنین است که سلطان سنجر بن ملک‌شاه به پاداش قصیده‌غزایی که معزی در فتح غزنین توسط آن پادشاه سرود، دهان این شاعر بلندمرتبه را پر از زر کرد. معزی در قطعات خویش به این ماجرا اشاره کرده است:

کردم اندر فتح غزنین ساحری در شاعری کرد پر گوهر دهانم، پادشاه گوهری
 دست رادش در دهانم دُرّ دریایی نهاد چون ببارید از زبانم پیش او دُرّ دری
 پادشاه بخشد به شاعر زَرّ و دیبا و قصب او مرا این هر سه بخشد و جواهر بر سری
 در کنارم دُرّ و فیروزه است و لعل از جود او در وثاقم جامه رومی و زرّ جعفری
 هرگز از محمود غازی این عطا کی یافتند زینبی و عسجدی و فرخی و عنصری
 گر زند از جود محمودی به گیتی داستان گشت باطل جود محمودی ز جود سنجری

(امیر معزی، ۱۳۶۲: ۷۱۲-۷۱۱)



علاوه بر پر کردن دهان امیر معزی از زر در برابر سرودن قصیده فتحیه، باید از اقدام دیگری که شخصیت مثبت سنجر را نشان می‌دهد، سخن گفت و آن ماجرای بخشش رشید و طواط است که عظاملک جوینی این اتفاق را این چنین با جزئیات در جلد دوم تاریخ جهانگشای جوینی آورده است: «سلطان [سنجر] در سنه اثنین و اربعین و خمسمایه در ماه جمادی الاخره باز قصد خوارزم کرد و اول قصبه هزارسف را که اکنون درین عهد بعد از لشکر مغول در آب غرق شدست، دو ماه محاصره داد و درین سفر انوری در خدمت حضرت سنجر بود. این دو بیتی بر تیری نوشت و در هزارسف انداخت: ای شاه همه ملک زمین حسب تراست / وز دولت و اقبال جهان کسب تراست / امروز به یک حمله هزارسف بگیر / فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست. و طواط در هزارسف بود. در جواب این رباعی بر تیر نوشت و بینداخت: گر خصم تو ای شاه شود رستم گردد / یک خر ز هزارسف تو نتواند برد. چون سلطان بعد از مشقت بسیار و رنج بی‌شمار هزارسف بگرفت و سلطان سبب آن بیت که پیشتر ثبت افتاد [ملک اتسز به تخت ملک بر آمد / دولت سلجوق و آل او به سر آمد] و این رباعی و امثال آن از و طواط عظیم در خشم بود و سوگند خورده که چون دانست که از فرار قرار نخواهد یافت، به ارکان ملک در خفیه توسل می‌جست. هیچ کدام از ایشان سبب مشاهده غضب سلطان به تکفل مصلحت او زبان نمی‌دادند. به حکم جنسیت پناه به خال جد پدر مقرر این کلمات، منتجب‌الدین بدیع الکاتب - سقی الله عراض رمسه بسحائب قدسه - داد و منتجب‌الدین باز آنک منصب دیوان انشا با منادمت جمع داشت، وقت ادای نماز بامداد پیش از ارکان دیوان و داد در رفتی و بعد از فراغ از نماز، ابتدا به نصیحتی کردی و موافق و ملایم حال حکایتی مضحک در عقب جد بگفتی و سلطان در اسرار ملک به رأی او مشورت کردی. فی الجمله به تدریج سخن به ذکر رشید و طواط رسید. منتجب‌الدین برخاست و سلطان را گفت که: «بنده را یک التماس است، اگر مبذول افتد» سلطان به اسعاف آن وعده فرمود. منتجب‌الدین گفت: «وطواط مرغکی ضعیف باشد، طاقت آن نداشته که او را به هفت پاره کنند؛ اگر فرمان شود او را به دو پاره کنند» سلطان بخندید و جان و طواط را ببخشید» (عظاملک جوینی، ۱۳۸۶: ۳۷۹/۲-۳۸۰). علاوه بر شاعر نوازی‌های سنجر در حق انوری، در باب ابراز لطف سنجر به عبدالواسع جلی در کتاب سخن و سخنوران آمده است: «چنانکه از اشعار عبدالواسع بر می‌آید سنجر به او علاقه داشته و وقتی که از حضرت او دور شده، بدو نامه نوشته و احضار کرده و گویا این واقعه بعد از وقوع زحل در برج میزان یعنی ۴۹۲ یا ۵۲۲ بوده زیرا در ضمن قصیده‌ای که در تشکر از این لطف سلطان سروده به وقوع زحل در برج میزان اشاره کرده است» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳۱۱).



۴. چهره منفی سنجر

آن چنان که مشاهده شد سلطان سنجر خصایل و ویژگی‌های مثبت بسیاری برخوردار بوده است. اما در کنار همه کمالات و توانمندی‌ها، صفات منفی هم داشته است که بتواند از او شخصیتی منفور بسازد. فارغ از زشتی یا زیبایی ظاهری، در چهره منفی سنجر باید از برخی بی‌تدبیری‌ها و بی‌کفایتی‌های او سخن گفت. از شاعرانی چون معزّی نیشابوری و ادیب صابر که قربانی بی‌احتیاطی و خودخواهی سنجر شدند. یکی ماجرای تیر خوردن امیر معزّی از سنجر در شکارگاه است. روزی در شکارگاه سنجر تیری افکند که بر سینه معزّی نشست و تا پایان عمر در سینه او جای داشت و او را بسیار معذب کرده بود و سرانجام هم از زخم آن تیر، وفات یافت. عوفی در *لباب‌الالباب* اشاره کرده که معزّی بی‌درنگ پس از اصابت تیر در گذشت (محمد عوفی، ۱۳۳۵: ۳۰۱). اما این نظر اشتباه است؛ زیرا معزّی خود قطعاً پس از حادثه، زنده بوده که قصیده‌ای سروده است با عنوان «در شکر بر زنده ماندن خود پس از خوردن تیر». ابیات آغازین این قصیده این چنین شروع شده است:

مَنْتَ خدای را که به فرّ خدایگان	من بنده بی‌گنه نشدم کشته رایگان
مَنْتَ خدای را که به جانم نکرد قصد	تیری که شد به قصد نینداخت از کمان
مَنْتَ خدای را که ز بهر ثنای او	ماندم در این جهان و نرفتم به آن جهان
روزی کز آسمان به زمین آمد این قضا	بخشش مرا پیام فرستاد از آسمان
گفتا ز کردگار ترا خواستم بقا	گفتا ز روزگار ترا خواستم امان
گر سینه تو سفته تیرست باک نیست	آید همی ز چرخ به تو سفته زمان

(امیر معزّی، ۱۳۶۲: ۵۲۶)

تیری که پس از اصابت به بدن معزّی آن چنان که خود او می‌گوید سال‌ها در بدنش مانده و در حکم استخوان بدنش شده است. البته معزّی - به هر علتی اعمّ از ترس از شکوه و هیبت سنجر، ارتباط نزدیک و صمیمی با سلطان، طلب صله و بخشش و یا مفاخره به هدف تیر سلطان قرار گرفتن - به خود بالیده که این تیر در بدن او جای گرفته است. هر چند درد و رنج بسیاری را تحمّل کرده و حتّی یک سال پس از آن واقعه، از شدّت درد، ناتوان بوده است. در این قصیده، پس از تغزّلی در باب تیر خوردن خود از سنجر، به مدح او نشسته است و حتّی جای گرفتن تیر در بدن خود را با یک حسن طلب همراه کرده و در هیأت یک شاعر درباری مدّعی است این مسأله باعث فزونی جاه و نام و نان او شده است:



وز بهر آن که قوت همای استخوان بود
این تعبیه خدای بدان ساخت تا مرا
گیرم به حشمتی دگر و حرمتی دگر
آهن گرفت در تن من، طبع استخوان
افزون شود به همت تو جاه و نام و نان
در خدمت تو مرکب دولت به زیر ران

(همان: ۵۲۸-۵۲۷)

علاوه بر وقوع این حادثه ناگوار برای امیر معزی، «شاعری با تیری در سینه»، که با وجود غیر عمدی بودن، بی احتیاطی سنجر را نشان می‌دهد، باید از واقعه‌ای ناگوارتر از طرف سنجر در حق شاعران سخن گفت؛ استفاده ابزاری سنجر از شاعر مدّاح دربارش یعنی ادیب صابر، برای دستیابی به مقاصد سیاسی. ادیب شهاب‌الدین صابر ترمذی شاعر بزرگ قرن ششم هجری، از جوانی به دربار سنجر بن ملک‌شاه سلجوقی راه یافت و به مدح آن پادشاه و اعضای خاندان و بزرگان دولت او پرداخت، «اما روزگار نیکبختی او دیری نپایید و این شاعر توانا در یک مسأله جاسوسی که به زور به او تحمیل شده بود و در حد کار یک سخنسرا و ادیب قرار نداشت، به هلاکت رسید. ماجرا بدین نحو بود که سنجر در اندیشه دست‌اندازی به قلمرو خوارزمشاهیان بود و سر آن داشت که قلعه هزاراسب را تسخیر کند. برای این منظور و آگاهی از وضع سپاه دشمن و نقشه‌های او، ادیب صابر را به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه گسیل داشت» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۳۲۴). این واقعه در جلد دوم تاریخ جهانگشا این چنین آمده است: «سلطان [سنجر]، ادیب صابر را به رسالت نزدیک او فرستاد و او یک چندی در خوارزم بماند و اتسز از رنود خوارزم بر منوال طریقه ملاحظه دو شخص را فریفته بود و روح ایشان خریده و بها داده و ایشان را فرستاده تا سلطان [سنجر] را مغافضه هلاک کنند و جیب حیات او چاک، ادیب صابر را ازین حالت معلوم شد، نشان آن دو شخص بنوشت و در ساق موزه پیرزنی به مرو روان کرد. چون مکتوب به سلطان رسید، فرمود تا بحث آن کسان کردند و ایشان را در خرابات باز یافتند و به دوزخ فرستاد. اتسز چون واقف شد، ادیب صابر را به جیحون انداخت» (جوینی، ۱۳۸۶: ۳۷۹/۲).

علاوه بر استفاده ابزاری سنجر از شاعران، نارضایتی شخصیت‌های متنفذ عصر هم در چهره منفی سنجر تأثیر دارد. نارضایتی شاعرانی همچون سنایی و شخصیت‌های متنفذی همچون محمد غزالی، از دیگر مواردی که چهره منفی سنجر را نشان می‌دهد. سنایی در دو قصیده به شخصیت سنجر پرداخته است. در یک قصیده مدحی مربوط به دورانی که شاعر مدّاح درباری بوده است و پیش از دوره بیداری و بازگشت از مدّاحی و یک قصیده مربوط به دوران تمایل به زهد و شریعت و در پاسخ پرسش سلطان سنجر درباره مذهب. بررسی این دو قصیده، شخصیت منفور سنجر را بیشتر منعکس



می‌کند. دووجهی بودن و گذران دو دوره متفاوت شاعری او در پرداخت متفاوت شخصیت سنجر در دو سروده‌اش تأثیر نهاده است. در مقدمه تازیانه‌های سلوک در باب مدار خاکستری وجود سنایی آمده است: «در مرز سنایی قلندر (قطب روشن) و سنایی مدّاح و هجاگوی (قطب تاریک) یک مدار پهناور خاکستری، یا نیمه روشن و نیمه تاریک، وجود دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۸).

سنایی در قصیده‌ای که در مدح سنجر سروده است، پس از تشبیبی در وصف طبیعت و بهار، او را همچون یک شاعر مدّاح سروده، و به او لقب «نوشروان ثانی» داده است.

پیش تخت شاه چون من طوطی شکرشان بلبل اندر پیش گل در مدح خوانی آمدست...
آفتاب داد و دین سنجر که او را هر زمان اول القاب نوشروان ثانی آمدست...
خه‌خه ای شاهی که از بس بخشش و بخشایش خرس در داهی و گرگ اندر شبانی آمدست
(سنایی، ۱۳۹۰: ۷۸)

اما همین سنایی در سروده دیگری، بیان کرده نه تنها به ستایش پادشاهان نمی‌پردازد، بلکه به جای آن، به منقبت روی آورده و زیور کلام خود را منقبت آل یاسین بر شمرده است؛ حال آن که «سلجوقیان سنی مذهب از نوع حنفی بودند» (بازورث و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۰).

بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشران همچو بی‌دینان نباید روی اصغر داشتن
زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک چاره نبود نوعروسان را ز زیور داشتن
(سنایی، ۱۳۹۰: ۲۴۶)

در همین قصیده ابیاتی دارد که به تعریض می‌تواند به نارضایتی سنایی از سنجر و به‌ویژه باورهای مذهبی او اشاره داشته باشد. «در عصر سنایی تثبیت نوعی ایدئولوژی اشعری و نظام فقاهتی حنفی-شافعی، در خراسان همه جوانب زندگی را به یکنواختی و تکراری بودن واداشته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۴). ابیات زیر را سنایی در باب مسأله دین و مذهب، خطاب به سنجر سروده است:

تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو کی روا باشد دل اندر سمّ هر خر داشتن
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن زشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن



احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن
(سنایی، ۱۳۹۰: ۲۴۵)

ابوحامد محمد غزالی از شخصیت‌های متنوّذ زمان فرمانروایی سنجر، در مکاتیب خود، نامه‌ای در امتناع از رفتن به درگاه او نوشته است که موضوع خودداری غزالی از رفتن به دربار سنجر را بیان می‌کند. نامه‌ای که نارضایتی این شخصیت برجسته از سنجر را تأیید می‌کند. این نامه در باب اول در نامه‌هایی که به ملوک و سلاطین نوشته، آمده است. با توجه به مطالب نقل شده در اولین نامه از نامه‌های محمد غزالی که خطاب به سنجر نوشته شده است و در توضیح قبل از آن مشخص می‌شود که بین آن دو از نظر مذهبی و اعتقادی، اصطحکاک و برخوردهایی وجود داشته است و علاوه بر این، دشمنان و مغرضان نیز در این ماجرا مزید بر علت شده‌اند. «صدر شهید حجه الاسلام... از تعلیق اصول خویش مختصری بیرون کرده و ترتیبی داده و آن را المنحول من تعلیق الاصول نام نهاده در آخر آن کتاب، قرب دو تا کاغذ از مثالب مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه جمع کرده بود؛ از کتاب طهارت و نماز و غضب و سرقه و غیر آن و چیزها که شیع بود از مذهب وی جمع کرده و چون جماعتی از اصحاب رأی آن را بدیدند، عرق حسد و تعصب در ایشان بجنید و جماعتی هم از اصحاب شافعی پو از اصحاب مالک یرحمهما الله با ایشان یار شدند و بر وی تشیع‌های عظیم زدند. پس نزدیک سلطان اسلام شدند و به وی آنها کردند که حجه الاسلام در امام ابوحنیفه طعن و قدح می‌کند و مثالب وی جمع کرده و وی را در اسلام هیچ عقیدت نیست، بلکه اعتقاد فلاسفه و ملحدان دارد و جمله کتاب‌های خویش به سخن ایشان ممزوج کرده و کفر و باطیل با اسرار شرع آمیخته و خدای را نور حقیقی می‌گوید و این مذهب مجوس است که به نور و ظلمت می‌گویند و چند کلمه از کتاب مشکوه‌الانوار تغییر و تبدیل کردند و آن را بر سلطان اسلام عرضه کردند و یکی را از مغاربه اغرا کردند و گفتند وی را که حجه الاسلام در مالک و قاضی ابوبکر باقلانی طعن کرده است و قطع کرده به خطای قاضی ابوبکر، تا وی به سبب آن تشیع زدن گرفت و نزدیک ارکان دولت تخیلات و تصویرات فاسد می‌کرد و من یسمع یحلّ، پس بدان سبب سلطان اسلام متغیر گشت و قصد رنجاندن وی کرد و در آن حالت حجه الاسلام را کس فرستاد و به نزدیک خویش خواند. حجه الاسلام از شدن امتناع نمود و عذر آن نزدیک وی نوشت و بفرستاد» (غزالی طوسی، ۱۳۳۳: ۳). غزالی در نامه نصیحت‌آمیزش خطاب به سنجر این چنین از اوضاع مردم زمانش یاد کرده است: «بر مردمان طوس رحمتی کن که که ظلم بسیار کشیده‌اند و غلّه، به سرما و بی‌آبی تباه شده و درخت‌های صدساله از اصل خشک شده و هر روستایی را هیچ نمانده، مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه و



اگر رضا دهد که پوستین از پشت باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری شوند. رضا مده که پوستشان باز کنند و اگر از ایشان چیزی خواهد همگنان بگریزند و در میان کوه‌ها هلاک شوند و این پوست باز کردن باشد» (همان: ۴). جمله زیر از غزالی به خوبی ظلم و بی‌عدالتی سنجر را تصویر کرده است: «پشت و گردن مؤمنان از بلا و محنت و گرسنگی بشکست، چه باشد که گردن ستوران تو از طوق زر فرو بشکنند؟» (همان: ۱۰). در نامه غزالی طوسی دانشمند و متفکر بزرگ قرن پنجم برای سنجر، دو نکته مهم است. «نخست شجاعت او در خودداری از رفتن به درگاه سنجر و دیگر احوال رقت‌بار مردم مستمند و زندگانی دردآور آنان در آن روزگاران. غزالی با امتناع از عزیمت به دربار پادشاه مقتدر سلجوقی، به کاری خطیر دست یازید که اگر به ملاحظه مقام علمی و شهرت و محبوبیت او در جامعه نبود، هرگز جان سالمی از این ماجرا به در نمی‌برد. در ضمن شاید تا آن زمان، چنین عملی که شبیه عصیان بود، هرگز رخ نداده بود» (وزین پور، ۱۳۷۴: ۱۹۱). علاوه بر نامه غزالی، در «راحه الصدور» نیز ظلم و ستم و نابسامانی‌های عصر سنجر این گونه تصویر شده است: «و چون جمله جهان او را مسلم شد و ملوک اطراف مسخر گشتند و فرمان او در شرق و غرب نفاذ یافت، امرای دولت و حشم او در مهلت ایام دولت و فسحت اسباب نعمت، طاغی و باغی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند و بر رعایا ستم آغاز نهادند» (راوندی، ۱۳۸۶: ۱۷۱).

۵. نتیجه‌گیری

سلطان سنجر اگرچه سلطان و پادشاه یک کشور است؛ اما باز هم یک انسان است و مانند هر انسانی دارای صفات مثبت و منفی است. در سیمای مثبتش، با وجود مقام پادشاهی و جایگاه والایش آن هم در ساختار قدرت قدیم، به دیدار یک شاعر یعنی انوری قدم رنجه کرده و دهان امیر معزی را پر از گوهر کرده است. در زمینه امور جنگی، کفایت و کاردانی داشته و خندق‌هایی به دستور او حفر شده است. همچنین وسعت قلمرو او در زمان فرمانروایی اش زبانزد است. در چهره منفی اش اما تیر پرتابی از کمان او - هرچند ناخواسته - در سینه امیر معزی یک شاعر مدّاح درباری جای گرفته است، با یک حقه سیاسی ادیب صابر را به عنوان جاسوس به دربار اتسز خوارزمشاه فرستاده و موجب مرگ او شده است. علاوه بر این، شاعر بزرگی همچون سنایی از او ابراز نارضایتی کرده است و همین بس که امام محمد غزالی شخصیت متنفذ و دانشمند بزرگ عصر از او ناراضی بوده و از رفتن به درگاه او امتناع می‌کرده است.



یافته‌ها نشان می‌دهد برخلاف آن چه که شاعران مدّاح درباری، سنجر را به عدل و جود و سیاست ستوده‌اند، او چهره کاملاً درخشان و آرمانی و بی عیب و نقصی نداشته است، بلکه ابعاد منفی و ناخوشایند نیز در شخصیتش دیده می‌شود. در پایان می‌توان گفت او شخصیتی خاکستری داشته است نه سیاه مطلق و نه سپید مطلق؛ البته در ساحت خاکستری وجودش، شاید گاهی هم سیاهی بر سپیدی فزونی گرفته است.



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی



منابع

- آزادیان، شهرام و حکیمی، حمیدرضا. (۱۳۹۳). «سلجوقیان و حمایت از ادبیات فارسی»، ادب فارسی، سال ۴، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۳، ۹۲-۷۳.
- امیر معزی. (۱۳۶۲). **کلیات دیوان امیر معزی**، با مقدمه و تصحیح ناصر هیری، چاپ اول، تهران: مرزبان.
- انوری ایبوردی (۱۳۷۶). **دیوان انوری**، با مقدمه سعید نفیسی، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- بازورث و دیگران. (۱۳۹۰). **سلجوقیان**، چاپ دوم، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: مولی.
- راوندی. (۱۳۸۶). **راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق**، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر و استاد مجتبی مینوی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- رضائیان، علی. (۱۳۹۱). «بررسی و مقایسه روند مشروعیت یابی سیاسی سلاطین سلجوقی طغرل (۴۵۵-۴۲۹ هـ ق) و سنجر (۵۱۱-۵۵۲ هـ ق)»، مطالعات تاریخ اسلام، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۹۲-۷۷.
- جوینی، عطا بن محمد. (۱۳۸۶). **تاریخ جهانگشای جوینی**، به اهتمام شاهرخ موسویان، بر اساس تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: دستان.
- ستارزاده، ملیحه. (۱۳۸۴). **سلجوقیان (۴۳۱-۵۹۰ هـ ق)**، چاپ اول، تهران: سمت.
- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۹۰). **دیوان حکیم سنایی غزنوی**، بر اساس معتبرترین نسخه‌ها، مقدمه، شرح زندگی و شیوه سخن سنایی به قلم بدیع الزمان فروزانفر، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- سوزنی سمرقندی. (۱۳۳۸). **دیوان حکیم سوزنی سمرقندی**، تصحیح و مقدمه و شرح احوال و فهرست لغات و ترکیبات و جایها با معانی و تفاسیر از دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر.



شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *تازیانه‌های سلوک نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی*، تهران: آگاه.

ظهیرالدین نیشابوری. (۱۳۳۲). *سلجوق‌نامه*، تهران: خاور.

..... (۱۳۸۹). *مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)*، تهران: سخن.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی شعر*، تهران: فردوس.

عبدالواسع جبلی. (۲۵۳۶). *دیوان عبدالواسع جبلی*، به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح‌الله صفا، تهران: امیرکبیر.

غزالی طوسی. (۱۳۳۳). *مکاتیب فارسی غزالی به نام فضایل الانام من رسائل حجه الاسلام*، گردآورنده یکی از منسوبان وی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابفروشی ابن سینا.

فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷). *سخن و سخنوران*، تهران: زوآر.

محمد عوفی. (۱۳۳۵). *لباب‌الالباب*، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا-علمی.

وزین‌پور، نادر. (۱۳۷۴). *مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی*، تهران: معین.

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی



Investigating the vague angles of Sultan Sangars character based on ancient literary and historical texts

DR.leila amiri¹

Soheila amiri²

As one of the leading figures in politics kings have been widely praised by court poets. But beyond this popular and ideal face has there been an ordinary or even hated and unloved face in the madahi poems? The present study aims to investigate research of descriptive analytical type and the method of textual research vague angles of Sultan Sangars character based on ancient literary and historical texts as Chaharmagale Tarikhe Gahangosha Saljugname Rahatosodur and Anvari Sanaei Amir Moezzi Abdolvase Jabali and Suzani Samargandi Divans.

The finding show that although Sultan Sangar along with Sultan Mahmoud Ghaznavi is known as one of the most powerful and justice kings of Iran It must be said that He had a gray character neither completely positive nor completely negative. He was not Anoshiravn of age nor Zahak of time .In Sangars ideal image are reflected positive features such as respect to poets and opening the country and Abdolvase Jabali Anvari and Suzani Samargandi praised him by poetic exaggerations and in his negative and unpleasant face he targeted Amir Moezzi although unintentionally. From the poet was named Adib Saber used in the direction of political purpose. Even Mohammad Gazzali sent a letter of complaint about the disturbing situation of the time and the plight of the people to him.

Key words: Saljugian. Sultan Sangars character. literary and historical texts. Anvari Abiverdi. Amir Moezzi. Adib Saber.

1 . PhD in Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran.//Email :amirifa@gmail.com.

2 . Master of Persian Language and Literature, Shiraz University, Shiraz, Iran